

بقلم: آقای تشید دادستان و مشاور حقوقی مجلس شورای املی

بقیه از شماره قبل

تاریخ تشیع در ایران

—۲—

از هر جا علم مخالفتی با بنی امیه افراشته میشد اشعریین فوراً در پای علم صف آرائی میکردند و بهمین جهت همیشه رؤسای آنان در زندان حجاج بوده‌اند تا اینکه محمد بن سائب اشعری بدست حجاج بقتل رسید چون نامبرده رئیس قبیله اشعری بشمار میرفت قبیله مزبور بیکبار از کوفه اعراض و بطرف اصفهان و نقاط دیگر کوچ نمودند، رؤسای این مهاجرین دو نفر بنام عبدالله و احوص بوده‌اند.

عبدالله مرد حلیم و ملایمی بود و بهمین جهت حجاج (۱)

(۱) حجاج بن یوسف ثقفی شقی ترین فرد مردم روزگار خود بود که تا یکی از زندانیان را در حضور او بقتل نمیرسانیدند صرف غذا نمی نمود گویند این شخص قبل از دستگام یکی از امرای اموی مکتب دار بوده است. گویند یکروز که عبدالملک مروان خلیفه اموی در مکه رسمی عبور میکرده حجاج مأمور انتظامات شده و برای محل خیمه های امراء و اشراف دمشق حدی معین کرده است ولی مخدوم سابق حجاج بمناسبت اطمینانی که از اوداشته خیمه خود را مقدم بر سائرین زده اما حجاج باو اعتنائی نکرده و خیمه او را آتش زده است صاحب خیمه بخلیفه شکایت و مجلس محاکمه تشکیل میشود حجاج در مقام دفاع ارتکاب خود را صریحا اقرار و خلیفه را مکلف بجبران خسارت مخدوم سابق خود میداند و چنین توضیح میدهد که

نسبت باو احترام زیاد می نمود و همیشه در مجالس رسمی بر خود مقدمش میداشت. ولی احوص از شجاعان روزگار و مرد شمشیرزن و لشکر کشی معرفی شده بود هنگام قتل محمد ابن سائب اشعری احوص در زندان حباج مقید بود چون بواسطه قتل محمد قبیله اشعری در مقام اعتراض برآمدند حباج برای دلجوئی و اسکات آنان احوص را آزاد نمود احوص بعد از آزادی برای ملاقات برادر خود عبدالله بخانه او رفت اما بدستور عبدالله در باز او راه نداده و ابلاغ نمود که فوراً از کوفه خارج و در نقطه مخصوصی اقارب متفرق خود را جمع آوری و انتظار الحاق عبدالله را داشته باشد زیرا عبدالله که مرد جهان دیده و مدبری بود میدانست که حباج بزودی از رهانمودن احوص پشیمان شده در مقام دستگیری او برمی آید - بهر حال احوص باعده از غلامان و کسان خود از کوفه خارج و تا شش منزل بطرف ایران رانند و در یک وادی دور از آبادانی متوقف و برادرش را نیز از موقف خود مطلع نمود

خلیفه انتظامات موکب را باو رجوع و دستور مخصوصی در جزئیات حدود و معبر و موقف رجال و امراء نمیدهد لذا او هم بموجب نظر خود که مستند باختیارات اعطائی از طرف مقام خلافت بوده ربه اتخاذ و قبلاً بتمام امراء ابلاغ و متخلف را هم مجازات کرده است حکام محکمه در قبال این دفاع متحیر و مبهوت مانده و مراتب را به مرض خلیفه میرسانند - عبد الملك شخصاً مسئولیت را قبول و غرامت حریق را تادیه مینماید و بلافاصله حباج را احضار و خلعت فاخری باو اعطاء و منشور ایالت عراق عرب و عجم را بنامش صادر مینماید و تصفیه امر حباج و قتل و دفع عبدالله زبیر را نیز که در مکه لوای خلافت برافراشته بود باو واگذار و باحضور کلیه رجال بنی امیه اظهار میدارد که این مرد وظیفه شناس دولت متزلزل اموی را مستحکم و پایدار خواهد کرد - بر تمام مطلقین از تاریخ پوشیده نیست که حدس و فراست عبد الملك نسبت بمقاصد دنیوی آنها مصاب بود و عملیات فحیمی برای اموی هائز این جنایتکار بمنصه ظهور و بروز رسید، حباج هنگام تولد سوراخ مقعدش از گوشت

از آن طرف همینکه آزادی احوص باطلاع مردم رسیده از سران بنی امیه بر حجاج نقی حاکم کوفه اعتراض کرده و او را از عاقبت و خیم اینعمل ترسانیدند. آن نابکار هم خواست بطریق مکر و حیلہ مجدداً احوص را بدست آورد لذا عبدالله را احضار و شرح مفصلی از ایام حبس احوص عذر خواهی نمود و تقاضا کرد که عبدالله احوص را نزد او بیاورد تا خلعت گرانبهائی باو داده و بامارت یکی از بلاد هم کماشته شود عبدالله در جواب قسم یاد کرد که از روز خلاصی احوص با او ملاقاتی ننموده است و از حالانش بدون اطلاع است حجاج در کار خود متحیر مانده و عبدالله را مرخص نمود تا بعد تدبیر لازم را اتخاذ نماید او هم بلافاصله از کوفه خـارج و ببرادر خود

و پوست پوشیده بود و باخنجر سوراخ کرده اند تا مدتی مجروح بود و بهمین وصف در قبیله خود معروف شده است و هنگام حکومت سعی داشته که در بسط ید بسا سلاطین قدیم ایران رقابت نماید و مهمانی های مفصل ترتیب میداده که مردم او را سخنی الطبع بشناسند و علاقه مخصوصی نسبت بزنان جمیله داشته. قصه او باز نش هند که در آن عصر در حسن جمال نظیر نداشته معروف است .

حجاج از حیث آباء و اجداد از خانواده پستی بود . و بر عکس هند از خاندان یکی از بزرگان عرب که بشرافت فامیلی ضرب المثل بوده اند می باشد .

یکروز ابن زین نامدار در مقابل آینه ایستاده و خود را آرایش میکرد و اشعاری بعربی میخوانده که مفادش این است.

هند علاوه بر حسن و جمال ظاهری از خانواده بزرگی و شرافت است اما افسوس که شوهر او مردی پست و از طایفه بی شرافت و موهومی مثل کره اسب ماده نجیب عربی که در زیر قاطری بوده باشد . حجاج که افسح و ابلغ زمان خود بود شخصا سر رسید ولی هند اهمیتی نداده و تمهید معذرتی ننموده است حجاج فوراً او را مطلقه و دوپست هزار درهم صدق او را بوسیله یکی از ندماه خود تادیه نمود

ملحق و باقسمتی از طائفه اشعر بین بطرف اصفهان رهسپار شدند و پس از طی منازل در اراضی حوالی رودخانه قم موقتاً فرود آمده و دوسه روزی به آسایش پرداختند، یکروز مشاهده نمودند که اهالی بومی قراء و دهات اطراف مواشی خود را بداخل قلعه های بلند رانده و مشغول بستن دروازه ها هستند اعراب از آنها سبب این اقدام را پرسیده و معلوم داشتند که همه ساله دیالمه بمحل آنان هجوم و احشام و اغنام و زنان و اطفال را بغارت میبرند و اینک بچند میلی آنجا رسیده اند احوص کسان و غلامان خود را مسلح نموده و مترصد حمله ناگهانی بردیالمه گردید تا بدین وسیله هم خود و عائله اش که حصار و قلعه نداشتند محفوظ مانده و هم خدمتی با اهالی کرده باشد، دیالمه که تا این تاریخ بمقاومتی بر نخورده بودند غفلتاً دچار حمله شدیدی از طرف اعراب شده و تمام افراد اولین دسته مهاجم مقتول یا اسیر و یا فراری گردیدند که در نتیجه از آن سال بیامده اهالی بومی از تهاجم آنها بکلی آسوده خاطر گردیدند. خوربنداد و یزدان فازار که از رؤسا و بزرگان اهالی بومی بودند. با عبدالله و احوص ملاقات و هدیه های نفیسی بین آنان مبادله گردید و سپس بومیان تقاضا نمودند که مهاجرین

ولی هند تمام آنوجه را بهمان ندیم بمژدگانی طلاقش بخشید و از خانه حجاج نزد کسان خود رفت این قضیه بمبدالملك رسید از علو همت هند متمجب شده و فوراً در مقام خواستگاری او برآمد هند بشرط آنکه حجاج پیاده در جلو ناقه حامله حمل او از منزلش تا خانه خلیفه راه برود، (تاریخ از کوفه تا شام ضبط کرده) و از لجاجت زنها بعید هم نیست ازدواج با او را پذیرفت و حجاج ناچار قبول نمود و بعد از طی طریق هند هنگام پیاده شدن از محمل پول طلائی را عمدا بزمین انداخت و بحجاج گفت پول نقره مرا که بزمین افتاد بمن بدهید حجاج لیره را برداشته و بدو گفت این پول طلاست هند جواب داد شکر خدا را که پول نقره مرا به طلا تبدیل کرد.

حجاج ناچار آخرین تیر زهر ناله زن سابقش را هم در قلب خود جای داد.

زده است فوق العاده عصبانی شده و منم بنام این بکر همان عمارت را تکرار نمودم و همان حالت در مسجد ظاهر گردید و در نزد او حجل نشدم البته در شهر بسره که اکثر اهل جماعت بودند معارضه من بار اصبی ها خوبی نداشت بلکه موجب خو شوقی اهالی آنجا شد ولی اگر اسامی خلفاء را در شهر قم و کاشان و سلوه و آوه بنا احترام برده شود تحقیقاً شخص متکلم کشته می آمدند مادر صنفی و کتب گفته این سیاح متمصب نظری اتحاد نموده و سایر قزلباش و آنگار میکاریم ولی از بعد بیان او استفاده و انچه از اسناد میمانم گفته اند که در سال ۱۰۷۰ هجری در شهرهای فوق کاملاً مسخری بود و قبول او غایب در عمارت این بکر و عمر و عمارت هم داشته اند

پس ادعای بعضی از بی سوادان اهل سنت و جماعت که ما پس از اهل علم هستند مشعر بر اینکه شیعه تیره گری را در این امر کرده اند کتب معتبره و افتراء است شیخ محمد مردوخ کتابی در این باب در طهران منتشر کرده که تعریضات آن بر اهل بیت عصمت و طهارت قنوت شیعه و سنی را در همه دار نموده است و بعدی مطالب آن زنده است که تکرار آن شرم آور است.

شیعه یعنی پیرو قرآن و اقوال و اعمال حضرت رسول است که بوسیله حضرت علی و حسن بن علی و حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد سلوات الله علیهم رسیده است و هیچ یک از اهل سنت این روایات را تکذیب نموده اند و معروف است مذهب شیعه بجمعی بدین دلیل است که اقوال و اعمال حضرت رسول و صدر اسلام برای مردم احتیاج به تبلیغ نداشته و بدون اختلاف متبع بوده است و از زمان معاویه